نظری بتاریخ و درس عبرت (داستان گرجستان یا فردای ایران)

یک عقیدهء در همه روی زمین خیلی شیوع دارد و آن اینست که‏ در سال مواقعی و زمانهای مخصوصی هست که ارواح اموات بروی زمین‏ بدنیای جسمانی برمیگردند و مواضعی را تجسّس میکنند که وقتی در آنجاها سکنی داشته و کار کرده بوده‏اند و هدیه‏هائی را دریافت می‏کنند که برای‏ آنها تهیّه کرده‏اند.در این زمان یک عید بزرگی موسوم به«عید اموات»گرفته میشود.در ممالک عیسوی مذهب مغرب زمین این عید را از مائهء دهم بحساب اروپائی در 2 نوامبر میگیرند یعنی در زمانی که حاصل را برداشته و طبیعت خود را برای خواب زمستانی حاضر میکند و روزهای‏ تاریک شروع میشود.برعکس یونانیهای قدیم عید اموات را در اوّل‏ بهار میگرفتند در وقتی که طبیعت بیدار شده تخم و شکوفهء نباتات زنده‏ میشوند.عقیدهء ایرانیها هم با این عقیده توام است.در آوستا چنین‏ میگوید که در اوّل بهار«فرور»ها بزمین میآیند و دهها و خانهای خود را پیدا کرده ده روز در آنجاها سیر میکنند.و جمهور ناس درایران‏ در این موقع عید اخیر از جملهء اعیاد بزرگ ششگانهء سالیانهء خود را میگرفته‏اند.و این عید آخری بوده زیرا که با این عید سال گذشته ختم‏ و سال تازه شروع میشود و ماه اوّل سال بمناسبت این عید و«فرور» اسم فروردین را دارد.مخصوصا روزهای کبیسهء سالیانه برای ارواح‏ معیّن شده بوده است و این روزها را همیشه بآخر سال میافزوده‏اند برای‏ آنکه سالهای قمری را با سالهای شمسی تعدیل نمایند.

در این توافق عید اموات با موقع آخر سال ایران تنها نیست مثلا هندیهای قدیم هم محترمترین و بزرگترین عید اموات خود را در آخر سال‏ میگرفته‏اند.در آلمان عقیدهء عمومی است که اموات در 12 شب‏ آخر سال گردش میکنند.مردم آلمان باین عقیده هستند که ابرهائی‏ که در آسمان حرکت میکنند یک گروه وهمی هستند از ارواح که‏ آنها را قشون وحشی مینامند و صدا و نالهء طوفان را بانگ و فریاد آن قشون‏ می‏پندارند.

ایران امروز خودش را برای جشن عید قدیم مقدّس خود حاضر میکند1و ما آلمانها که زبان و تمدّن ایران را تحصیل کرده و مملکت و ملّت آنرا دوست میداریم و محترم میشماریم خوشی و بزرگی آنرا آرزو میکنیم. امید است که ارواح مردگان بزرگ مثل روح فریدون،رستم،بهرام‏ گور و یزدگرد و دیگران و ارواح دلاوران بزرگ زمان قدیم درخشان‏ ایران در این عید برخیزند.امید است که آنها پهلوی ملّت خود ایستاده‏ او را در این زمان سخت بطرف یک جلال تازهء خوشبختی و یک افتخار نوی کمک و رهبری نمایند.امید است که ارواح دلاوران این ملّت برای‏ یک زندگانی جدیدی برخیزند و بیدار شوند مثل روح آهنگر دلیر اصفهان‏ که اسم او پیشانی این ورقه را مزیّن کرده است.

و.گایگر

ارلانگن

نظری بتاریخ و درس عبرت‏ داستان گرجستان یا فردای ایران

ز روسی نجوید کسی مردمی‏ که جز صورتی نیستشان ز آدمی

حکیم نظامی

جهل و عدم بصیرت فرمانفرمایان،بی‏وقوفی ناخدایان کشتی حیات ملّیت‏ ما از تاریخ و فلسفهء سیاست دنیا ما را وادار میکند که شمّهء از سرگذشت‏ مللی که در ازمنهء گذشته صاحب قدرت و شوکت بوده و در دورهء تاریخ‏ مقامی را سیر کرده‏اند نقل کنیم.چه آنان نیز مثل ما در دورهء انحطاط نیرنگ و فریب دشمن را نسنجیده و عدم اتفّاق داخلی و طمع و دنائت‏ رؤسای قومی استقلال آنها را باضمحلال،آزادی آنها را باسارت،بزرگی‏ و شهامت آنها را بحقارت و بندگی مبدّل داشت.

افسوس فریاد ما بگوش آنها نرسیده و عنقریب خدا نکرده درعین‏ خودپرستی سرزمین نیاکان ما و تخت تاج شاهان ما را طعمهء عالمگیری‏ همسایگان ما نموده ایران کیانی را بمقام مستملکات اروپائیان خواهند آورد.

چقدر جای تعجّب است ملّتی که حقّ جهاد و دفاع دارد امروز مثل‏ یک جسم بیروح و بی‏حرکت مبهوت و منتظر است که آفتاب فلاح و نجاح‏ در شب تاریک بدترین زمان حیات ملیّتش معجزوار خود بخود طلوع‏ کند و کشور ایران را از خرابی و ذلّت نجات دهد.غافل که اوضاع‏ حاضرهء دنیا غیر از آنست که از تصوّر آنها میگذرد و حیات ملّی این نیست‏ که اینها زیست میکنند.یک قومی حق ندارد که باین قسم آرام نشسته‏ و دشمنان را بگذارد در خانهء خود لانه گیرند!اگر قومی را تشبیه بانسانی‏ بکنیم میتوانیم بگوئیم مثل انسان آن هم صاحب جسمی و روحی و مقدّراتی‏ است.همین‏طور هم میتوان گفت که بزرگترین مصائب برای یک قوم‏ چنانکه برای یک انسان اسارت و حقارت است.همانطور که یک انسانی‏ در بندگی همیشه دچار لطم و شتم است و بزندگی پستی زیست میکند همانقدر هم زندگی یک قومی در اسارت محقّر و ذلیل است و سرمایهء اخلاقی‏ و ادبی آن از حشمت بفرومایگی میرسد.

از بزرگان و روحانیّون ما آنانکه امیدوارند که ریاست در تحت عقاب‏ روس کنند چقدر ابله و دون خصلت‏اند که نمی‏دانند اوّلین صدمه بخود آنها خواهد رسید و بزنجیر عبودیت اوّل خود آنها مقیّد خواهند بود. نیّت ما اینست که هموطنان ما بدانند که بدترین و تلخترین روزگار برای‏ قومی مجبور بمحکومیّت قومی دیگر بودن است.

منظرهء موحش فردای ایران و سپاه روزی ایرانیان را مکرر نوشته‏ و گفته‏اند.اینک در آخرین وهلهء مبارزهء حیات ملیّت ما میخواهیم ایرانیان‏ بدانند که این بیقیدی و عدم جدّیت،این تسلیم و فروتنی در جلو تجاوزات‏ دشمن چه فردای خوار و زبون برای آنان آماده میکند.

(1)این مقاله پیش از نوروز تحریر شده.

نمیدانیم چگونه این قوم بی‏خبر متنبّه نمیشود و مخاطرهء عظیم هولناکی که‏ او را تهدید میکند پیش بندی نکرده و معاینه هیکل دژخیم غاصب‏ اهریمن خود را نمی‏بیند.

در بعضی حوادث عالم اغلب تاریخ در تکرّر است.خام خیالان ایرانی‏ اگر آنی فراغت از خودپرستی داشته و لحظهء نظر بسرگذشت ملل دیگر میانداختند نیّت ما را بسهولت میفهمیدند.داستان گرجستان برای ما میبایست‏ سرمشقی بشود.افسوس که کم کسی در ایران حقیقت انقراض و اضمحلال‏ آنرا میداند.اینک هر قدر مختصر ممکن بود خلاصهء آن سرگذشت عبرت‏ انگیز را در این مقاله گنجانیده این فاجعه را بخاطر همدردان خود یاد آوری میکنیم.

اگرچه انقراض گرجستان مدّتی نیست که وقوع یافته ولی کم کسی بتاریخ‏ حیات آن وقوف دارد.از قرن پنجم الی قرن هفتم هجری گرجستان‏ دولت قویم و مقتدری بود که در سرحدّ آسیا و اروپا با دول صاحب قدرت‏ و همجوار خود ادّعای برابری میکرد و دارای یک تمدّن و تربیت عالی بود. اوضاع اجتماعی آن از هر حیث مرتّب و امور معیشتشان در تحت قوانین‏ صحیح محکم مجری میشد.کلیّهء شهرهای آن معمور و اهالی آن صاحب‏ ثروت بودند.در قرن هفتم هجری استیلای مغول بر تمام ممالک آسیا و نصف اروپا آن مملکت را نیز از پا درانداخت.اگرچه بعدا در قرن هشتم‏ هجری از آثار گذشتگان و از زیر خرابیهای دشمنان عناصر صحیحه سر برآورده و جدّا حرکتی کرده و دوباره اساس استقلال را چیده و زندگی‏ تازهء شروع کردند امّا افسوس آن رونق و احتشام گذشته تیره و تار گشته‏ بود.مقارن همین اوقات یعنی از قرن هشتم هجری ببعد ایرانیها که دیگر باره قوّت یافته و دوباره علم بزرگی برافراشته بودند و همچنین ترکها که قوّت‏ ملّیشان در تزاید بود چشم تسخیر بآنجا دوخته و آنانرا راحت نمیگذاشتند. تا اینکه رفته‏رفته آنجارا جولانگاه قشون خود قرار داده و بدفعات از قرن نهم الی یازدهم هجری حملات چند بان سرزمین کردند.همینکه فایق‏ میآمدند بعضی اوقات بسختی و بی‏انصافی رفتار می‏نمودند.بطوری که بعد از چندی گرجستان را دولت ایران و عثمانی بین خود تقسیم نمودند و قسمت‏ شرقی آن متّصل گردید بممالک ایران که در آن وقت تا اواخر قفقاز ممتدّ می‏بود.جنگهای شاه عبّاس کبیر در آن حدود در تواریخ ایران مسطور است.بالأخره در قرن یازدهم هجری دیگر دولتی مستقلّ در گرجستان‏ برجا نبود و ایالات و نواحی آن در تحت حکومت والیها و شاهزادگان از نسل سلاطین قدیم اداره میشد و تمام آنها باصطلاح آنزمان خراجگذار ایران و باصطلاح امروزه در تحت حمایت آن بودند.حال آنقوم نیز بهتر از رذالت امروزهء ما نبود.رؤسا و شاهزادگان باهم مخالف و برای‏ برانداختن و نصب کردن دیگری هزاران دسیسه و حیل بکار برده گاهی بر علیه دشمنان داخلی تاخته گاهی رقیبان داخلی را بتیغ قهر خارجیان میسپردند. هراکلیوس یکی از آخرین شاهزادگان گرجی و والی آنسامان از طرف‏ دولت ایران تنها کسی بود که بقوّت خیال و حسّ قوم پرستی بپایهء رسیده‏ و از هراس دشمنان خارجی مصمّم شد که مملکت خراب خود را آباد کند و وسیلهء رفاه آنرا از هر راهی که باشد بدست آورد تا آنکه بعد از سالهای‏ دراز زمانی آسوده بمانند.برای موفّق شدن باین مقصد چشم امید بدربار پترسبورگ انداخت و مدد از ملکهء روسیّه کاترین دوّیم جست.این پیره‏ زن حریص نیز که با هزاران دسیسه بر تخت سلطنت جلوس نموده بود پیرو آئین پطر اوّل(که روسها پطر کبیرش مینامند)بود و آرزوی استیلای‏ آسیا و استیصال دول قوی هحجوار را در دماغ می‏پخت.

میدان دسیسه‏بازی در گرجستان باز بود.روسها بانواع حیل تفقد و دلجوئی حال گرجیها را می‏کردند.پریشانی از طرفی و مخصوصا ساده‏ لوحی از طرف دیگر حکّام و بزرگان گرجستان را در آغوش مادر نامهربان‏ ناغمخوار انداخت و پنجهء خونین عقاب روس تقدیرات این ملّت را در زیر چنگال خود گرفت و راه تسخیر کشور ایران نیز بازگردید.

باری عشقبازی گرجستان با روسیّه اینطور شروع شد:در 23 شعبان‏ سنهء1197 هجری هراکلیوس را بتغییر رتبهء والی‏گری بنام«سلطنت‏ گرجستان»و لقب«اعلیحضرتی و متّحد دولت مسیحّیهء روس»بودن فریب‏ داده و معاهدهء ما بین گرجستان و امپراتریس روسیّه کاترین دوّم بسته شد تقریبا باین مضمون که«دولت همایونی گرجستان خود را بمیل و رغبت‏ در تحت حمایت دولت امپراتوری روس میگذارد.کاترین بنام خود و جانشینهایش متعهّد و ضامن میشود که«حکومت آزاد و مستقلّ»دولت‏ گرجستان ابدی برقرار خواند بود،اعلیحضرت هراکلیوس و اعقاب او «تا آخر قرون و ادوار»متکفل سلطنت آنجا خواهند بود.باقی حدود گرجستان که در تصرّف ایران و عثمانی یا سایر اقوام غیر مسیحی قفقاز است در موقع تسخیر شده و بتصرّف دولت بهیّهء گرجستان خواهد در آمد.تمام مالیّات و عایدات در خطّهء گرجستان باعلیحضرت پادشاه گرجستان‏ عاید است و دولت امپراطوری هیچ دخل و تصرّف در آن نخواهد کرد. در امور مذهبی و روحانی حضرت قداست پناه اسقف کبیر گرجستان‏ رتبهء هشتم در میان اساقفهء روسیّه خواهد داشت و کلیسای عالی پترسبورگ‏ بهیچوجه مداخله در امور کلیسای گرجستان نخواهد داشت و کلیسای‏ گرجستان بکلّی مجزا خواهد بود.حضرات امنع و ارفع والامقامان نجبا و شاهزادگان گرجستان همه جا موافق القاب و رتبهء خود با نجبا و شاهزادگان روسیّه همقدم و دارای یک مقام و یک حیثیّت خواهند بود. قوانین موضوعهء ملّی وعین محاکم و ترتیب عدالت و شکل سکّهء گرجستان‏ و اصول نظام و ادارهء لشکری ملّی گرجستان کلّیهء محفوظ و هیچ تغییر و تبدیل‏ در آن داداه نشده و خارج از مداخلهء روس خواهد ماند».

بلی عهدنامهء که حاوی این مسائل بود برای قومی که از قرون متعدّده‏ آنی آسودگی و رفاهیت نداشته و همیشه گرفتار زحمت و بدرفتاری همسایگان‏ و دچار بلاهای داخلی بودند وسیلهء نجات و امیدواری تصوّر میشد.

این عیش و خوشی بدبختانه زمان درازی طول نکشید.در یکی از موادّ آخری عهدنامه مسطور بود که«این قرارداد ابدی است ولی برای‏ نفع طرفین اگر حاجت افتد تبدیلاتی ممکن است در آن روی دهد ولی‏ هیچ مداخله و تصرّفی در آن نمیتوان کرد مگر برضا و میل طرفین».

چند سال بعد همینکه پول اوّل روسیّه بجای کاترین دوّم بتخت نشست‏ با اوّلین وارث«اعلیحضرت»هراکلیوس«اعلیحضرت»ژورژ دوّم باب‏ مقاولات برای مراجعهء عهدنامهء مذکور باز نمود.خلاصهء مذاکرات‏ این بود که کشور گرجستان اگرچه«مستقلّ»بوده و خواهد ماند ولی بهتر است که من‏بعد قسمتی از شاهنشاهی روسیّه محسوب شود امّا حقوق استقلالی و ملّی آن با حکومت داخلی که در عهدنامهء 1197 ثبت‏ است برقرار خواهد ماند.

قبل از آنکه«دولت فخیمهء»گرجستان قبول این معامله نماید و شعبدهء تازه را بسنجد اعلیحضرت امپراتور پول اوّل یک حکمی در 3 رمضان 1215 صادر نموده و در کوچهای پترسبورگ منتشر نمود که گرجستان بروسیّه ملحق‏ شده.ضمنا اظهار میکرد و رسما«قول امپراتوری»خود را بتعهّد میداد که‏ با وجود الحاق گرجستان بامپراطوری روسیّه«تمام حقوق و امتیازات آن‏ محفوظ و بی‏خلل خواهد ماند».

آنوقت دیگر آفتاب حیات ملّی بیچاره گرجستان شروع نمود بغروب‏ کردن و شب دیجور اسارت بر سر آنها تاختن.در همین ایّام که هنوز مسئله منحلّ و تصدیق نشده بود اعلیحضرتین امپراتور پول اوّل و ژورژ پادشاه گرجستان هر دو مقارن یکدیگر درگذشتند.آلکساندر اوّل موقع را غنیمت شمرده در بیان‏نامهء جلوس خود در 4 جمادی الأولی 1216 اظهار نمود:«در جلوس خودمان بتخت روسیّه دولت فخیمهء گرجستان را پیوسته بشاهنشاهی خود یافتیم همانطور که در اوّل همین سال اعلام شده». شیوهء بدکرداری نتیجهء خود را داده بود.نمایندگان و سفرای«ذوی العزّ والاحترام»گرجستان در دربار روسیّه جدّا بر ضدّ این اظهارات امپراتوری‏ اعتراض نموده و از پترسبورگ بیرون رفتند.

در ضمن محض تسکین و منع آشوب مردم آلکساندر اوّل در همان‏ ابلاغیّهء جلوس اظهار کرد که«دولت گرجستان دارای یک حکومت است‏ مرکب از چهار شعبه اداره که عمال آن همه باید گرجی بوده و با کثریّت آراء عموم منتخب بشوند،و هیئت مجموعهء این شعب چهارگانه حکومت عالی‏ گرجستان را تشکیل میدهد،و اجرای امور مملکتی و ادارهء آن با کثریّت‏ آراء این جمع میپذیرد».

باوجوداین شکل ظاهری یک حکومت آزاد و مختار گرجیها فهمیدند که تیر آمالشان بسنگ خورده و شیشهء امیدشان شکسته و این بدعهدی‏ و بدقولی را ناحق و جرم کبیر شمردند.از این ببعد نومیدیها متعاقب‏ یکدیگر رسید و بهر قدمی لطمهء خوردند و در هر نفسی هیکل مدهش‏ اسارت را در جلو خود هویدا دیدند.دیگر دولت روس هر روز موافق‏ مسلک و میل خودآشوبی برافروخت و هزاران آتش بروح و دل آنان زد. قصّهء معاملات روس با گرجیها خود فاجعهء عظیمی است و فصلی است از آنهمه فاجعات که دولتیان روس بر سر ملّت خود و ملل مقهور هر روزه‏ وارد میآورند.

باز چندی نگذشت که حکومت عالی منتخبهء گرجستان که بواسطهء خود گرجیها اداره میشد و هنوز هیچ ادارهء روسی در آن نبود خذف شده‏ و بجای آن یک عدّه مأمورین و مستخدمین نظامی و غیر نظامی روسی‏ برقرار شدند.و هر روز باسمی و بهانة یک اداره یا یک تأسیس ملّی را منحلّ می‏نمودند و رفته‏رفته بانواع شعبدها و زور تمام امور اجتماعی و دولتی را بدست خود گرفتند بطوری که امروز در تمام خطّهء گرجستان و در ادارات رسمی آن و در مجلس مصلحت‏گذاری نایب السّلطنهء قفقاز یک‏ نفر گرجی مستخدم هم نیست.تنها خدمتگذاری که گرجی باشد مترجم‏ است که در بعضی محاکم یا غیر آن ناچاری است و تمام گرجیها از حقوق‏ مدنی محرومند.در این پنجاه سال اخیر زبان گرجی در محاکم غدغن‏ شد و دعاوی همه بزبان روسی میبایست طرح بشود و اغلب دهاتیها و عمله‏ها آنرا نمی‏دانند و نمی‏خواهند بدانند بطوری که از اوّلین حقوقشان که حقّ‏ مدافعه است محرومند.زبان گرجی در تمام ادارات دولتی نیز ممنوع است‏ حتّی در ادارات جزء که مرجع امور نواحی و قری است.بیش از همه چیزی که بخاطر هیچ انسان نمیآید اینست که در مدارس حقّ تعلیم‏ زبان گرجی را باطفال ندارند و در کلیساها ستایش‏خدا را نیز بآن زبان‏ آزاد نیستند.

در عهدنامه‏ها امپراتورهای روس متعهدّ شده بودند که ابدا دستی‏ بترکیب قشون ملّی گرجستان نزنند.تمام قشون گرجستان منحلّ و باصول‏ نظامی روس مبدّل شد.اوّل باسم امنیّت و ببهانهء حفظ حدود مملکت شش‏ هزار نفر قشون روسی برای ساخلو وارد کردند و امپراتورها بهرچه‏ مقدّس بود قسم یاد کردند که هیچ خیالی دربارهء گرجستان ندارند.بعدها بتدریج عدّهء قشون ساخلوی روس در نقاط مختلفهء گرجستان بنود الی‏ صد هزار نفر رسید.رفته‏رفته سربازگیری نیز مجبوری شده و خدمت‏ اجباری در قشون روس بگردن گرجیها مسجّل شد.بیچاره جوانان‏ گرجی را همیشه بشمال روسیّه و سیبری بخدمت میفرستند و از قرار تحقیق‏ 47 درصد از این نوجوانها ناخوش شده و از ناسازگاری هوا و سرما تلف میشوند.

روس مثل یک بلای مهلکی است و باین آسانی دست از گریبان‏ اسرای قساوت خود برنمیدارد بهر نحوی است میخواهد قومی را که از هزاران سال دارای حقیقی و گذشتهء بوده‏اند بشکل مدهش روسی در آورد و روح روسی را بدیگران حلول دهد.مثلا گرجی که از حیث‏ جنسیّت و اصالت و تربیت و سابقهء تمدّن بر روسی برتری دارد باید بعنف‏ بمذاق و طبیعت روسی درآید و این بزرگترین جنایتی است در مقابل محکمهء انسانیت.

روس باز آتش حرصش تسکین نیافت.گرجستان دارای مذهب‏ مخصوص و هیئت رؤسای روحانی و تشکیلات کلیسای آن بکلّی علیحده بود. رفته‏رفته اساقفه و کشیشان پترسبورگ بطمع تصرّف بمستغلات و دارائی آنها دست تطاول یازیدند و همهء رسوم و عواید مذهبی آنرا مقهور کردند و امروز گرجیها در امور مذهبی خود نیز که هر فردی در دنیا باید در این خصوص‏ آزاد و مختار باشد آسودگی ندارند و کشیشان دیوسیرت کلیسای عالی پترسبورگ‏ آنرا نیز جولانگاه مداخلات خود کرده‏اند.

آثار قدیمه و ابنیهء تاریخی گرجستان و کلیساها قدیم آنرا عمدا نمیگذارند مرمّت بشود زیرا که عایدات اوقاف ملّی گرجستان که بالغ بدو ملیون و چهار صد هزار منات است دولت امپراتوری روسیّه هر سال ضبط میکند و درباریان بعشرت در عیشنخانهای اروپای غربی میگذارنند.

وضع اقتصادی و ثروت آن هم خود شرحی مفصّل است.تمام مستغلاّت‏ و اراضی و باصطلاح ایران املاک خالصه که مال ملّت گرجی بود دولت‏ روس اعلان الحاق آنرا باملاک و دارائی امپراتوری داد و دسته‏دسته‏ دهاتیهای روس را از وسط روسیّه مهاجرت داده در این اراضی سکنی‏ دادند.لابدّ گرجیهای بیچاره یا مجبور بترک بنگه خود بودند یا بفلاکت‏ مزدور و جیره‏خوار«موژیک»های زمخت بداخلاق روسی گردیدند. تمام قفقاز دارای 18 کرور و نیم جمعیّت است و این خود یک عدّهء کثیری است و تقریبا یک ثلث آن گرجی است.این بیچاره‏ها هنوز حقّ‏ دارائی یک دارالفنون و مدرسهء عالی ندارند.آنان که عطش تجسّس دارند و کسب معرفت میخواهند ببلاد دور دست باید مسافرت کنند و این هم‏ برای همه کس میسّر نیست.

وقتیکه روسیّه خود را دولت مشروطه قلم داد این نیز یک نیرنگ دیگر بود و بجز صورت ظاهر و اسمی بی‏مسمّی چیزی نبود.گرجیها که‏ تقریبا شش کرورند تا این اواخر حقّ فرستادن وکیل هم به دومای‏ امپراتوری نداشتند.امروز تنها سه نفر حق دارند بفرستند.

گرجیها که مثل ایرانیهای امروز گول و فریب خورده بودند دیگر بیش از این نمی‏توانستند جوروجبر غاصب را تحمّل کنند لابدّ گاهی هیجانی‏ بروز میدادند.دولت روس که«بجز رفاهیت قوم گرجی مقصودی نداشت» گروه‏گروه قشون و توپ فرستاده و باصول مرتّب هرجا را که میخواست‏ با خاک یکسان میکرد.هر عدّه و هرکس که نمی‏خواست بنده بماند بتیغ‏ کین محوش مینمودند و مدّتها گرجستان را در تحت حکومت نظامی نگاه‏ داشتند.هرکس نفس کشید بی‏نفسش کردند.اغلب دهات و آبادیها را بکلّی سوزانیدند و قشون دولتی اموال آنرا بغارت بردند.دهقان بیچاره‏ هرآنچه داشت در دست قزّاق و سالدات روسی دید.در یکی از محالات‏ 104 قصبه و قریه بعضی را تماما و پارهء را بعضا خراب و آتش زده و پامال‏ نمودند و در هریک صدها گرجی را بخاک هلاک انداختند.زنان‏ و دوشیزگان را نیز احترام نکردند و هرجا توانستند دست بی‏حرمتی بعصمت آنها دراز کردند و اگر مقاومت دیدند بنوک قدّاره و سرنیزهء تفنگ یا پستان بریدند یا سینه و قلب شکافتند.در تفلیس بتحریک نایب السّلطنهء قفقاز و رؤسای‏ ادارات دولتی روس عدّهء از اشرار در 4 شوال و 7 ذی القعده‏1323 غفلة بر سر گرجیها ریخته و عدّهء زیادی از آنها را با زن و بچهء کشتار نمودند. بیدادگری و ظلم روس در حقّ گرجیها اندازه و حدّی ندارد.مثلا اگر جائی عدّهء گرسنه یا ببلائی آسمانی مثل ناخوشی عمومی و غیره دچار شوند و گرجیها بخواهند هم ملتّیان خود را اعانت کنند یا دوائی و طبیبی‏ بفرستند یا مدد و احسانی کنند بامر نیابت سلطنت فورا مانع و آن پیچارها را بی‏یار و یاور نیگذارند تا تلف بشوند.

اغلب میشود که صدها گرجی در محبسهای هولناک روسیّه گرفتار و منتظر محاکمه هستند و همیشه قبل از محاکمه بدون اثبات جرمی باقصای‏ سیبری نفی شده و آنجا در محبسهای روسیّه که گوشهء از دوزخ است عمر خود را بسر می‏برند.دیوان نظامی قفقاز در زمان بلوای روسیّه در 1323 هجری سیصد نفر گرجی را بدون اسنتطاق و محاکمه اعدام نمود.

جرم اینها این بود که پنجهء خونین روس را نمی‏پرستیدند و روح‏ خود را در چنگال عقاب در عذاب میدیدند و آرزوی یک حیات ملّی‏ آزاد و جداگانه و دور از خباثت روس را میکردند،میخواستند زنده‏ بحیات خود باشند.

اینگونه ظلم و تعدّی در عصر جدید در هیچ گوشهء دنیا دیده نمی‏شود.

و هرگاه گرجیها جرئت آنرا بکنند که از این نکبت و ذلت شکایتی نموده‏ و استرحام کنند،حقوق ملیّت خود را خواسته و عهدنامه‏های امپراطورهای‏ گذشتهء روسیّه را گوشزد اولیای دولت روس بکنند فورا عدّهء را توقیف‏ و عدّهء را تبعید کرده و در نابودی دیگران بوسایل مدهش مضایقه نمیکنند. امروز اهالی گرجستان در زیر چکمهء قزّاقان و سمّ سواران و تهدید سرنیزه مظلومانه زیسته و بهر نحوی است میخواهند اقلاّ روح ملیّت‏ خودشانرا(که روسها جدّ باعدامش ساعی‏اند)نگاه دارند تا بلکه روزی‏ آفتاب نجات طلوع کند و تاریخ گذشته با سرگذشت مفصّلش برای ایشان‏ سبب نجات شده و اولاد آندیار با تمام قفقازیها هم‏آواز شده از تحت اسارت‏ روس خلاصی یابند.ولی هیهات کو آنروز؟!

ایرانیان هوشیار باشید.این داستان افسانه و هذیان نیست.هر آنچه صفحهء تاریخ ضبط نموده ما صد هزاران یکش را نقل کردیم.مصیبت‏ ملل مقهور هر انسان صاحب روح و مروّت را پریشان و غمگین میدارد. ایرانی از هر طبقه بگیری گویا از این حسّ عاری است و دلیل مدّعای ما همین بس است که امروز خانمان خود را بباد میدهد و بیحرکت مبهوت‏ تماشا میکند.امروز سیاست روس در ایران و شعبدهای آن از اوّل‏ سلطنت قاجار و خصوصا در این ده سال اخیر و وسایل نفوذ و شیوهء تسخیر ایران بما واضح و هویدا فردای پریشان و زبون ایران را معاینه می‏نمایاند. بعضی اخبار از مرکز ایران و پایتخت میرسد که انسانرا دیوانه نموده‏ و در همان آن آرزوی نیستی و مرگ میکند.دون فطرتانی که هیجان‏ ملّی را آشوب نامیده و قشون دون روسی را در تحت نظر توجّه سیّد الشّهدا و«سایهء اعلیحضرت شاهنشاهی»مظفّر مینامند غفلت دارند از آنکه سپاه«ظفر آیت»روسی عنقریب چه بلا بر سر خود آنها خواهد آورد.بیش از همه چیز آنچه قلب ما را میسوزاند بتصّور و هیچ انسان‏ ذیشعوری نمی‏گنجد اینست که هیئت دولت ایران تمام صاحب منصبان روسی را که در ایران خون جوانان ایرانی را ریخته و جلاّدان اولاد وطن هستند «بنشان جلیل القدر و تمثال همایونی مفتخر و پیکر آنها را مزیّن»میدارند. هیهات چه مسافتی بین اخلاق ایرانی و دیگران!صفحهء عالم در جنبش است‏ و اقوام مختلف در زدوخورد،هر مردی برای حیات قومی خود جان‏ میدهد و نشان شجاعت و دلاوری بآن کس میدهند که خون خود را فدای ملّت و وطن خود میکند.زهی بر غیرت و وطن‏پرستی دولتیان در ایران‏ که رتبه و پاداش بآنان میدهند که ایرانی را بخاک هلاک می‏افکنند.در تمام دول دنیا دولت جزای نیک بآن کس عطا میکند که در مقابل دشمن‏ مقاتله میکند و سیاست میکند آن کسی را که بدشمن دست دوستی میدهد. دولت ایران دشمن را تهنیت گفته ساحت وطن را بتاخت‏وتاز آنها باز میکند عجب عالمی است و غریب مضحکهء!

ایرانیان،رؤسای دولتی و روحانی،متموّلین و صاحبان نفوذ وتمام‏ طبقات اجتماعی بدانید که تمام تاریخ عالم و تجربیّات دنیا و صورت ظاهر و باطن امور بما شهارت میدهد و می‏نمایاند که بدون ایران و استقلال آن تمام‏ مقامات و امتیازات شماها محو و خود شماها در تحت سرکوبی آنان که یاورش‏ میخوانید زبون خواهید شد.تحمّل و اطاعت و فروتنی،بی‏غیرتی و پستی و رذالت است و بس.

افسوس که چشمهای ما کور و از تاریخ درس عبرت نگرفتیم.داستان‏ مقهوری ملل را نخواندیم و نفهمیدیم و پایهء مذلّت فردای ایران را نمی‏سنجیم! منوچهر فرساد

صورت عهدنامهء که در 23 شعبان سنهء 1197 هجری مابین‏ پادشاه گرجستان هراکلیوس و اعلیحضرت ملکهء روسیّه کاترین‏ دوّم بسته شد.

مادّهء اوّل-در آتیه هراکلیوس عنوان«والی گرجستان»را رها کرده و تابع ایران‏ نخواهد بود.امّا بسبب مسیحیّت و متّحد دولت روسیّه بودن ملقّب به«تسار» (یعنی شاه)گرجستان خواهد بود.القاب و اختیارات مزبور را دولت روسیّه در آتیه نیز در حقّ جانشینان او الی الأبد تا آخر قرون و ادوار برقرار میدارد.

مادّهء دوّم-تمام نواحی و ولایاتی که در قدیم متعلّق بگرجستان و حالا در دست ایرانیها و ترکها ولزگیهاست مثل ساتاباگو،رانی،موواکانی،آخالزیخه،جواختی،لیوانا، آچارا،نوخا یا شکّی و شیروان و جاهای دیگر در موقع پس گرفته خواهد شد و همهء آنها قطعات متممّهء گرجستان خواهند بود.

مادّهء سوّم-در وفات تسار حقّ منصوب نمودن جانشین آن بروسیّه تعلّق دارد که او هم پسر ارشد او را تعیین میکند.

مادّهء چهارم-اگر بدربار تفلیس از جانب ایران و عثمانی مراسلاتی یا نمایندهء سرّی یا علنی برسد تسار مجبور است که دولت روسیّه را مستحضر بدارد و قبل‏ از رأی او جوابی نمی‏تواند بدهد.

مادّهء پنجم-نمایندهء تسار هراکلیوس در دربار روسیّه یکنفر نمایندهء دائمی است در پترسبورگ.وجود یک نمایندهء روسی در گرجستان ملاحظه شد که لازم نیست.

مادّهء ششم-تمام مالیات و عایدات گرجستان نقدی و جنسی(پول و نان و شراب و غیره) مثل معمول بتسار گرجستان متعلّق است بدون اینکه دولت روسیّه بهیچوجه حقّ‏ مداخله و اشتراک داشته باشد.

مادّهء هفتم-هر وقت که تسار بمناصب عالی مملکتی مأموری تعیین کند مثل مقام سرداری‏ (رئیس قشون)یا غیر آن باید انتخاب خود را بدولت روس اعلام نماید و بدون‏ اینکه دولت روسیّه حقّ تغییر داشته باشد.این فقط برای ملاحظهء رسوم است.

مادّهء هشتم-خلیفه یا«کاتولیکوس»گرجستان رتبهء هشتم میان اساقفهء روسیّه خواهد داشت و بسایر القاب او اضافه میشود لقب خلیفهء توبولسک(شهری از شهرهای‏ سیبری است).کلیسای عالی اورتودوکس روسیّه بهیچ قسم مداخله در امور کلیسای گرک گرجستان نخواهد نمود.

مادّهء نهم-تاوادیها(رؤسای قوم و شاهزادها)و آزناؤوریها(آزاد و نجبا)با اشخاصی که در روسیّه همان القاب و مناصب و رتبهء شاهزادگی و نجابت دارند همقدم و مساوی خواهند بود.

مادّهء دهم-آنهائیکه از تبعهء گرجستان مایل بسکونت در روسیّه باشند آزادانه میتوانند و همچنین برعکس روسها میتوانند در گرجستان سکنی کنند.و ایضا آنهائیکه‏ راضی نیستند و میخواهند باوطان خود مراجعت کنند بدون عایقی میتوانند.هر

یک از تبعه یا نظامیان دو دولت مزبور که فرار کرده باشند مستردّ خواهند شد.حتی در موقع جنگ یا عثمانیها گرجیهائی که در صف دشمن هستند و در صف قتال اسیر شوند و به تسار گرجستان مستردّ خواهند شد.

مادّهء یازدهم-تجّار روس که بگرجستان میرسند از همان حقوق بهره‏مند خواهند شد که در روسیّه دارند و همچنین برعکس.هرگونه دعاوی طرفین از روی‏ قوانین جاریه محاکمه خواهد شد.

مادّهء دوازدهم-نکات فوق الذّکر را میتوان تغییر داد هرگاه از هر دو طرف‏ متعاهدین لزوم آن ملاحظه بشود.

مادّهء سیزدهم-بعد از 6 ماه امتحان از طرفین موادّ فوق بامضا خواهد رسید. بتاریخ 24 ژولیه 1783 میلادی.

امضا

از طرف امپراتریس:پول پوتمکین.

از طرف تسار گرجستان:ژان باگراتیون.

گارسوان چاوچاوادزه.

صورت عهدنامه ایست که در تفلیس در 25 جمادی الآخره‏ سنهء 1214 مابین اعلیحضرت امپراتور روسیّه پول اوّل و تسار گرجستان ژورژ دوازدهم پسر هراکلیوس بسته شد.

مادّهء اوّل-اعلیحضرت امپراتور تمام روسیّه لقب«تسار گرجستان»را خواهد داشت و همچنین اعقاب او.

مادّهء دوّم-داود پسر ارشد تسار گرجستان که فعلا سلطنت میکند نایب السّلطنهء گرجستان میشود و این رتبه و منصب منتقل خواهد شد باعقاب او از ارشد بارشد.

مادّهء سوّم-اهالی گرجستان تا دوازده سال هیچ مالیاتی ادا نخواهند کرد تا اینکه‏ جای خرابی انیهمه جنگها را اصلاح کنند و نایب السّلطنه در مدّت این دوازده‏ سال برای خود و خانوادهء سلطنتی مبلغ بیست هزار تومان گرجی(که تخمینا هشتصد و بیست هزار فرانک است)از دولت روسیّه دریافت خواهد کرد.

مادّهء چهارم-معادن طلا و نقرهء«آقتالا»و معادن مس«میسقانا»را روسها بکار خواهند انداخت و عایدات آن مصروف خواهد شد بادای وجهی که در مادّهء قبل ذکر شد.

مادّهء پنجم-یک عدّه قشون مرکّب از شش هزار سرباز روس حاضر و آماده‏ همیشه در گرجستان ساخلو خواهد کرد.دستهء سوارهء این عدّه از گرجیها تشکیل خواهد شد.

مادّهء ششم-بقدر لزوم دستجاتی دیگر جمع کرده خواهد شد برای حفظ سرحدّات. مادّهء هفتم-روسیّه عدّهء از مهندسین نامزد خواهد کرد برای آنکه قلاع نظامی در هرجا که لازم است مرمّت یا بنا کنند.

مادّهء هشتم-سکّهء که من‏بعد در تفلیس زده خواهد شد در طرفی نشان روسیّه و در طرف دیگر نشان گرجستانرا خواهد داشت.

مادّهء نهم-آذوقهء که دستجات نظامی روسی در گرجستان لازم دارند بهمان قیمتی که‏ باهالی آنجا فروخته میشود بآنها نیز محسوب باید بشود.

مادّهء دهم-وقتیکه فرمان یک احصائیّهء صادر بشود بطریق خانه‏شماری اجرا خواهد شد نه سرشماری.

امضا

از جانی روسیّه:کونت روستوپچین.

از جانب گرجستان:آوالوف.

پالاواندوف.